

# تأثيرات متقابل فرهنگ و اقتصاد در جامعه

آزاد احمدی  
کارشناس ارشد علوم اقتصادی



عکاس: طیبہ رحیمی



## مقدمه

برای این که بتوانیم در زمینه‌های متفاوت در جامعه به موفقیت نائل شویم، نیازمند بسترسازی مناسب هستیم. یکی از بسترهای مهم و تأثیرگذار در موفقیت سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و... ارتباط متقابل و هماهنگ اقتصاد و فرهنگ است. در واقع، برای هر گونه توسعه‌ای نیازمند یک فرهنگ عمومی هستیم که از سیاست‌ها حمایت کند. زیرا با وجود ضعف مبانی فرهنگی در جامعه و عدم درک درست مسائل تأثیرگذار بر آن جامعه، نمی‌توان انتظار موفقیت در سایر زمینه‌های موجود در جامعه را داشت. به عبارت دیگر، فرهنگ و سایر مسائل جامعه با هم در ارتباط متقابل هستند و بر هم اثر می‌گذارند.

از جمله مسائل مهم در جوامع، مسائل اقتصادی هستند. اقتصاد و فرهنگ در یک جامعه همواره در کنش متقابل اند و می‌توانند یکدیگر را تحت تأثیر قرار دهند. فرهنگ و سیاست‌های فرهنگی می‌توانند مایه‌ی موفقیت سیاست‌های اقتصادی در جوامع شوند و یا این که زمینه‌ی موفقیت این سیاست‌ها را فراهم نکنند. بنابراین، به‌منظور موفقیت سیاست‌های اقتصادی و یا هر سیاست دیگری در کشور، لازم است به تقویت و توسعه‌ی مسائل فرهنگی دست زد. هم‌چنین، نباید در رابطه با فرایند مدیریت فرهنگی، از برنامه‌ریزی دقیق و نیازهای جامعه غافل شد، بلکه باید تصمیمات خاص را با شناخت دقیق آن‌ها گرفت. [www.mojnews.com].

در واقع لازم است به‌وسیله‌ی تقویت مبانی فرهنگی جامعه توسط پژوهشگران و دست‌اندرکاران امور فرهنگی، از جمله نظام آموزشی، به موفقیت سیاست‌های اقتصادی در کشور کمک کرد. مسائلی هم‌چون نحوه‌ی مصرف توسط شهروندان، میزان مصرف، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری خصوصی و... نیازمند توسعه‌ی بخش فرهنگی کشور است تا به این وسیله، زمینه‌ی موفقیت آن‌ها فراهم آید. در حال

حاضر، با توجه به عدم رشد دانش عمومی اقتصاد در ایران متناسب با سایر بخش‌های دیگر، لازم است که پژوهشگران فراتر از بحث‌های آکادمیک و پژوهشی، این مفاهیم و آموزه‌ها را در سطح عمومی‌تری معرفی کنند. چون اگر ابعاد فرهنگی در بررسی این موضوع فراموش شوند، با نقص بزرگی روبه‌رو خواهیم بود [www.mefa.ir].

در واقع باید گفت که در جامعه، حفظ فرهنگ دشوارتر از به‌دست آوردن آن است. در جوامع امروزی، فرهنگ عامل اصلی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی محسوب می‌شود و نقش و کارکرد آن نسبت به گذشته بیش‌تر شده است. به همراه آن، ضرورت هماهنگی و هم‌سویی صاحب‌نظران و کارشناسان و برنامه‌ریزان هر کشور با نیازهای فرهنگی جامعه نیز بیش‌تر احساس می‌شود. جامعه‌ی پویا در برخورد با پرسش‌های نوین فرهنگی، جواب‌های قانع‌کننده‌ای دارد، چرا که در تقابل با این تحرک، جامعه پویایی خود را از دست می‌دهد. شرط لازم برای تحقق چنین مطلوبی آن است که در هر کشور زمامداران بتوانند به منظور همراهی با جریان عظیم و اصیل فرهنگ در جامعه و نیز پاسخ به نیازهای تازه‌ی فرهنگی، به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی پردازند و محورهای لازم را برای این حرکت تشخیص دهند و تعیین کنند [www.iranpress.ir].

مقاله‌ی حاضر رابطه‌ی میان سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی را در جامعه بررسی می‌کند. در ادامه به بررسی و توضیح اصول سیاست‌های فرهنگی در کشور پرداخته می‌شود و سپس نقشی که این سیاست‌ها در عرصه‌ی اقتصادی به عهده خواهند داشت، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا در نهایت به یک هدف اصلی دست یافت که عبارت است از توجه و اهمیت دادن به تقویت فرهنگ عمومی جامعه در جهت ارتقای وضعیت اقتصادی کشور، جلوگیری از هدر رفتن بیهوده‌ی منابع اقتصادی موجود و سعی در حفظ و نگاه‌داشت آن‌ها برای رسیدن به توسعه‌ای متعادل و هماهنگ.

## الف) اصول سیاست فرهنگی کشور

از گذشته‌های دور تاکنون، تمام کشورها برای حفظ برخی از ارزش‌های حیاتی خود و کسب ارزش‌های فرهنگ ملل دیگر، مجموعه‌ای از تصمیمات کلان را اخذ می‌کنند و این بدین معناست که ملل گذشته برای خود «سیاست‌های فرهنگی» ضمنی یا صریح داشته‌اند. اکنون نیز سیاست فرهنگی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: مجموعه‌ی تصمیمات کلان و چارچوب‌های قانونی خاصی که حکومت‌ها برای حفظ و استقرار شرایط فرهنگی - اجتماعی مطلوب و مناسب برای پیشبرد اهداف فرهنگی خود در جامعه اتخاذ می‌کنند. به عبارت دیگر، سیاست‌های فرهنگی، مایل به حفظ وضعیت فعلی جامعه (ایستایی نه تغییر و پویایی) هستند. لازم به ذکر است که سیاست‌های فرهنگی پیشرفته و نوین، ناظر بر «پویایی نظام‌مند» جامعه‌اند، اما این خود بیانگر تغییرات ضمنی و کند است نه تغییرات بنیادین، پرشتاب و هدفمند [توکل، ۱۳۸۸؛ www.rasekhoon.net].

قبل از هر چیز لازم است به این مسئله توجه شود که سیاست‌های فرهنگی می‌توانند نقش در خور توجهی در اعتلای فرهنگ جامعه در جهت توسعه‌ی اقتصادی به‌عهده داشته باشند. اگرچه امروزه توسعه‌ی فرهنگی نیز به‌عنوان بخشی از توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی هر کشور مطرح است و صرفاً نمی‌توان بر توسعه‌ی اقتصادی تأکید کرد و سایر جنبه‌های توسعه را نادیده گرفت. بر این اساس، توسعه‌ی فرهنگی کشور نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در این راستا، نهادهای گوناگون، مانند مدارس، دانشگاه‌ها و رسانه‌های عمومی می‌توانند نقش در خور توجهی برعهده داشته باشند.

اصول سیاست فرهنگی کشور که راهنمای مسئولان، مدیران، برنامه‌ریزان و کارگزاران فعالیت‌های فرهنگی خواهد بود، بدین شرح است:

۱. بازشناسی و ارزیابی موارث و سنن تاریخی و ملی در عرصه‌های متفاوت دینی، علمی، ادبی، هنری و فرهنگ عمومی، نگاهبانی از موارث اسلامی و ملی، و حفظ و احیای دستاوردهای مثبت و ارزشمند تمدن اسلام در ایران.

۲. شناخت جامع فرهنگ و مدنیت اسلام و ایران، ترویج اخلاق و معارف اسلامی و معرفی شخصیت‌ها و عظمت‌های تاریخ اسلام و ایران.

۳. ارتباط فعال با کشورها و ملت‌ها و تحکیم پیوند مودت و تقویت هم‌بستگی با مسلمانان و ملل دیگر جهان.

۴. شناخت فرهنگ و تجربه‌های بشری و استفاده از دستاوردهای علمی و فرهنگی جهانی، با بهره‌گیری از تمامی روش‌ها و ابزارهای مفید و مناسب.

۵. تحکیم وحدت ملی و دینی با توجه به ویژگی‌های قومی و مذهبی، و تلاش در جهت حذف موانع وحدت.

۶. تلاش مستمر در جهت رشد علمی، فرهنگی و فنی جامعه و فراگیر شدن امر سواد و تعلیم و تربیت.

۷. بسط زمینه‌های لازم برای شکوفایی استعدادها و خلاقیت‌ها و حمایت از ابتکارات و ابداعات.

۸. پاسداری از حریت و امنیت انسان در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، قضایی و اقتصادی.

۹. فراهم ساختن شرایط و امکانات کافی برای مطالعه و تحقیق، و بهره‌گیری از نتایج آن در همه‌ی زمینه‌ها.

۱۰. تقویت تفکر و تعقل و قدرت نقادی و انتخاب در عرصه‌ی تلافی و تعارض افکار.

۱۱. مقابله با خرافات و موهومات، جمود و تاجر فکری، مقدس مآبی، ظاهرگرایی و مقابله با افراط در تجددطلبی، و خودباختگی در برابر بیگانگان تحت شعار واقع‌گرایی.

۱۲. ترویج روحیه‌ی قیام به قسط و عدالت اجتماعی.

۱۳. ارزش دادن به کار و اهمیت بخشیدن به تلاش و کوشش در جهت استقلال و خودتکایی، در عین التزام به کفاف و قناعت، و مبارزه با روحیه‌ی اشراف، اسراف و تبذیر.

۱۴. پرورش روح و جسم با اهتمام همه‌جانبه به امر ورزش و تربیت بدنی به‌عنوان یک ضرورت مهم اجتماعی.

۱۵. تقویت، احیا و معرفی هنر اصیل و سازنده در تمامی عرصه‌ها و زمینه‌های سازگار با روح تعالیم اسلامی.

۱۶. اهتمام و اقدام همه‌جانبه به‌منظور شناخت نیروها، نیازها و مقتضیات جسمی و روحی نسل جوان کشور، فراهم آوردن زمینه‌های مناسب و مساعد برای تکامل و تعالی شخصیت علمی و عقیدتی جوانان، و مسئولیت‌پذیری، حضور مستقیم و مشارکت هرچه بیش‌تر آنان در عرصه‌های گوناگون حیات فردی و اجتماعی.

۱۷. تقویت شخصیت و جایگاه واقعی زن مسلمان به‌عنوان مادر و ترویج فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای ایفای نقش و رسالت اساسی او به‌عنوان «مربی نسل آینده»، اهتمام به مشارکت فعال زنان در امور اجتماعی، فرهنگی، هنری و سیاسی، و مبارزه با بینش‌ها و اعتقادات نادرست در این زمینه.

۱۸. گسترش زمینه‌ی مشارکت و مباشرت مردم در امور فرهنگی، هنری و علمی و همچنین حمایت از فعالیت‌ها و اقدامات غیردولتی به‌منظور همگانی شدن فرهنگ و توسعه‌ی امور فرهنگی با نظارت دولت.

۱۹. اتخاذ سیاست‌های ایجابی و مثبت در امور فرهنگی، هنری و اجتماعی، ایجاد مصونیت برای افراد و جامعه، اهتمام به جاذبه، رحمت، جامع‌نگری، دوراندیشی، و شور و مشورت، و پرهیز از خشونت، شتاب‌زدگی، یکسونگری و استبداد رأی.

۲۰. آموزش، تشویق و تقویت روح اجتماعی و مقدم داشتن مصالح جمعی بر منابع فردی، احترام گذاشتن به قانون و نظم عمومی به‌عنوان یک عادت و سنت اجتماعی، و پیش‌قدم بودن دولت در دفاع از حرمت قانون و حقوق اشخاص.

۲۱. تلاش برای شناخت و معرفی ارکان هویت اصیل دینی و ملی به‌منظور گسترش این هویت و هم‌چنین به‌منظور استحکام و استمرار استقلال فرهنگی.

۲۲. گسترش روحیه نقد و انتقادپذیری، حمایت از حقوق فردی و اجتماعی برای دعوت به خیر و همگانی‌شدن امر به معروف و نهی از منکر بر مبنای حکمت، موعظه‌ی حسنه، ارجاع به آن‌چه احسن است.

۲۳. توسعه و اعتلای تبلیغات فرهنگی و هنری به نحو مناسب، به‌منظور ترویج و تحکیم فضایل اخلاقی.

۲۴. توجه به فرهنگ و هنر روستا به‌منظور بالا بردن سطح فرهنگی مردم روستاها و هم‌چنین تقویت خلاقیت‌های اصیل و باارزش روستایی و عشایری [www.iranpress.ir].

با توجه به اصول فوق مشاهده می‌شود، بخشی از این اصول به مسائل اقتصادی جامعه، از جمله ارزش کار و تشویق به انجام کارهای سازنده و جلوگیری از اسراف و تبذیر در جامعه مربوط می‌شود. اگرچه باید گفت که در این اصول نمی‌توان همه‌ی مسائل را در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مشاهده کرد و در آن‌ها کم و کاستی مشاهده می‌شود، با وجود این، ارتباط بین مسائل فرهنگی و اقتصادی غیرقابل انکار است. در واقع سعی شده است، از طریق فرهنگ بر مسائل اقتصادی تأثیر گذاشته شود و به این وسیله، اقتصادی پویا پایه‌گذاری گردد؛ اقتصادی که نه فقط متکی به دولت باشد، بلکه بر دوش مردم نیز قرار داشته باشد و مردم خود را در توسعه‌ی اقتصادی کشور سهیم بدانند.

#### ب) سیاست اقتصادی

در هر جامعه، هم‌زمان با وجود سیاست فرهنگی، سیاست‌های اقتصادی نیز بخشی از سیستم اداری و اجرایی کشور را تشکیل می‌دهند. معمولاً سیاست‌های اقتصادی در قالب برنامه‌های مدونی که برای مدت زمان خاصی طراحی شده‌اند، تهیه می‌شوند. در ایران بخشی از برنامه‌ها و سیاست‌های اقتصادی کشور در قالب برنامه‌های بلندمدت، میان‌مدت و

کوتاه‌مدت، در مجموع برای کل کشور و به منظور دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی طراحی می‌شوند. بخشی از سیاست‌های اقتصادی نیز توسط مسئولان اجرایی، سیاست‌مداران و تصمیم‌گیران برای کشور و طی سال اتخاذ می‌شوند. اما لازم است در این مورد به یک مسئله توجه داشت. آن ارتباط و کنش میان دو دسته سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی است. در واقع به تجربه ثابت شده است، بدون توجه هم‌زمان به این دو بخش و سعی در توسعه‌ی فرهنگی کشور، نمی‌توان به توسعه‌ی اقتصادی دست یافت. به عبارت دیگر، لازم است سعی شود از طریق ارتقای فرهنگ عمومی جامعه در مسائل اقتصادی، مانند بهره‌برداری از منابع، طرز مصرف و... به پیشرفت سیاست‌های اقتصادی کمک بیش‌تری کرد. بر این اساس و در اثر ارتباط این دو حوزه، یعنی سیاست و فرهنگ، حوزه‌ای به نام «اقتصاد فرهنگ» شکل می‌گیرد.

#### ج) اقتصاد فرهنگ

در این‌جا براساس کنش متقابل اقتصاد و فرهنگ و اهمیت رابطه‌ی آن‌ها، به موضوعی با عنوان اقتصاد فرهنگ که منتج از رابطه‌ی سه پارامتر اساسی جوامع، یعنی اقتصاد، فرهنگ و سیاست است، می‌پردازیم. هر جامعه‌ای دارای سه بعد سیاست، فرهنگ و اقتصاد است که این بخش‌ها در ارتباطی متقابل باهم هستند. در ساختار جامعه، سیاست پایگاه هم‌بستگی تمايلات اجتماعی است؛ یعنی زمانی جامعه شکل می‌گیرد که میل و طلب اجتماعی حول یک محور جمع شود. وقتی تمایلات انسان‌ها حول یک محور جمع شود، آن‌گاه اولویت مرحله‌ای پیدایش جامعه حاصل می‌گردد. فرهنگ مرحله‌ای است که در آن، پذیرش نسبت به یک گرایش پیدا می‌شود. این پذیرش اجتماعی در سه سطح مطرح است:

۱. پذیرش مفاهیم ارزشی: برای مثال، جامعه‌ی اسلامی، عفت و جهاد را ارزش، و خلاف آن را ضد ارزش می‌داند.

۲. پذیرش مفاهیم نظری: به این معنا که جامعه نحوه‌ی خاصی از ادراکات نظری و فلسفی را قبول دارد.

۳. پذیرش مفاهیم کاربردی: برای مثال، پشتوانه‌ی صنعت در جامعه مجموعه‌ای از مفاهیم کاربردی است.

بنابراین، حوزه‌ی فرهنگ حوزه‌ی پذیرش است و مادامی که جامعه امری را نپذیرد، آن امر جزو فرهنگ محسوب نمی‌شود. بسیاری از مفاهیم، روابط اجتماعی و ابزارها وارد جامعه می‌شوند، ولی جریان پیدا نمی‌کنند. فرهنگ جایگاه تفاهم اجتماعی نیز به‌شمار می‌آید و به‌طور قطع، میزان تفاهم جامعه به پایگاه فلسفی و نظری آن بستگی دارد. پس فرهنگ بیانگر بنیان نظام فکری جامعه است



و اگر بخواهیم سطح فرهنگ جامعه‌ای را بدانیم، باید میزان تفاهم اجتماعی را در آن جامعه در نظر بگیریم. به این ترتیب، هویت نظام فکری آن جامعه هم نمایان می‌شود.

در حوزه‌ی اقتصاد نیز می‌توان برای سه سطح فرهنگ مثال‌هایی به این شکل زد: در حوزه‌ی ارزش، می‌توان «پرهیز از تجمل‌گرایی»، «روی نیاوردن به مصرف‌گرایی» و «کمک به هم‌نوعان» را نوعی الگوی ارزشی دانست. در حوزه‌ی مفاهیم نظری می‌توان به پذیرش ادراکات نظری، مانند «دقت در مصرف» و «تمایل نداشتن به اسراف و هدر دادن منابع» در جامعه اشاره کرد. در حوزه‌ی مفاهیم کاربردی نیز همان مثال اولی را می‌توان به کار برد.

اگر منطق جامعه منطق توسعه‌یافته‌ای نباشد، قطعاً سطح تفاهم در آن جامعه ضعیف است. منطق روشی است که انسان را برای تصرف در عینیت‌ها یاری می‌دهد. این عینیت‌ها می‌توانند مربوط به طبیعت باشند و یا ذهن انسان. امکان دارد فرهنگ به سرعت به ساختار اجتماعی جامعه تبدیل نشود. تازمانی که فرهنگ به جامعه منتقل نشود، در حالت انزوا به سر خواهد برد و در این شرایط، افراد آن جامعه نیز انسان‌هایی منزوی خواهند بود. منزوی شدن فرهنگ در یک جامعه علل متفاوتی دارد، از جمله: توسعه‌نیافتن آن جامعه و یا عدم توسعه‌ی اعتقاد و فرهنگ در آن جامعه. البته ممکن است فرهنگ جامعه‌ای قوی و غنی باشد، اما ابزارهای منطقی برای انتقال آن به جامعه، طراحی نشده باشد.

ثمره‌ی حوزه‌ی فرهنگ، هم‌فکری اجتماعی است. پس فرهنگ می‌تواند نظام ارتباطات جامعه را توسعه دهد. حوزه‌ی سیاست هم‌جهت‌ها را معلوم می‌کند. از طرف دیگر، توسعه‌ی فرهنگی و آگاهی عمومی مردم در جامعه نسبت به مسائل اقتصادی و تنگناهای پیش‌رو برای رسیدن به توسعه، و نیاز به کمک مردم در این زمینه، می‌تواند نقش مؤثری در یاری رساندن مردم به دولت برای تسهیل در دستیابی به اهداف اقتصادی خود شود.

حوزه‌ی اقتصاد سومین بعد در ساختار جامعه است. در این حوزه، فرهنگ در قالب ابزارهای عینی خودنمایی می‌کند. حوزه‌ی اقتصاد دایره‌ی وسیعی است که با تمامی ابعاد جامعه ارتباط دارد. در واقع، کارآمدی جامعه و فناوری در حوزه‌ی اقتصاد معناپذیر می‌شود. البته این فناوری می‌تواند به حوزه‌ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد هم مربوط باشد. بنابراین، اقتصاد پایگاه تعاون اجتماعی است و علاوه بر آن برابر با نظام تجربه‌های کاربردی انسان به حساب می‌آید.

بنابر آن چه گفته شد، اگر سه بُعد سیاست (در جهت همدلی جامعه)، فرهنگ (در جهت هم‌فکری جامعه) و اقتصاد (در جهت مشارکت افراد)

در جامعه تحقق پیدا کنند، جامعه به تکامل خواهد رسید. اما اگر جامعه نتواند تفکر خود را به کارآمدی برساند، نمی‌تواند به آرمان‌هایش عینیت ببخشد. پس حوزه‌های سه‌گانه‌ی موجود در جامعه، بدون هماهنگی و ارتباط باهم نمی‌توانند در توسعه‌ی همه‌جانبه موفق باشند. در بینش الهی، خاستگاه اقتصاد توسعه‌ی اخلاق است؛ یعنی اصل در اقتصاد توسعه‌ی اختیار و اخلاق است. در صورتی که در نظام‌های مادی، اقتصاد بر پایه‌ی توسعه‌ی سود و سرمایه معنا می‌شود.

در تعریف اقتصاد فرهنگ، سه سطح را می‌توان ملاحظه کرد: سطح محوری، سطح کلان و سطح خرد. اقتصاد فرهنگ در سطح خرد، یعنی تخصیص منابع مالی به مقدرات و فعالیت‌های پژوهشی، آموزشی و تبلیغی که در جامعه صورت می‌گیرند. نکته‌ی بسیار مهم در اقتصاد فرهنگ این است که باید برای تخصیص منابع به این گروه از فعالیت‌ها، از الگوی مناسبی پیروی کرد و برای هر یک از حوزه‌ها به تناسب همان حوزه، هزینه صرف نمود.

امروزه، شاید یکی از دلایلی که باعث شده است ما در مقوله‌ی فرهنگ و برنامه‌ریزی فرهنگی دچار نابسامانی شویم، همین مسئله‌ی تخصیص هزینه‌ها در فرهنگ جامعه باشد. زیرا فعالیت‌های فرهنگی در جامعه‌ی ما براساس الگویی مناسب اولویت‌بندی نشده‌اند تا براساس آن الگو، امکانات را در اختیار گیرند. در این شرایط، تفاهم موجود در جامعه که باید از سوی فرهنگ ناشی شود، از بین می‌رود و به حوزه‌ی فرهنگ، زبان‌های بسیاری وارد می‌شود. بنابراین، در نگاه ما به اقتصاد فرهنگ، نظامی که بر آن مبنا اولویت‌بندی صورت می‌گیرد، اهمیت بسزایی دارد. در نتیجه، مبنا و خاستگاهی که برای اولویت‌ها در بخش فرهنگ در نظر گرفته می‌شود نیز بسیار مهم است. اگر اولویت‌بندی‌ها بر مبنای نظام سرمایه‌داری سامان یابند، قطعاً حاصل آن، درست عکس آن نتیجه‌ای است که در ابتدا مدنظر بوده است. یعنی اگر در الگوی تخصیصی، نظام ارزشی را اصل قرار ندهیم، فعالیت‌های فرهنگی به فعالیت‌های ضدارزشی تبدیل خواهند شد. برای مثال، ممکن است سفارش‌های کالاهای فرهنگی از سوی بخش اقتصادی صورت گیرند. یعنی هنر در خدمت اقتصاد شکل بگیرد و ابزاری در دست بنگاه‌های اقتصادی باشد تا آن‌ها بتوانند سود و سرمایه‌داری خود را توسعه دهند. ولی می‌دانیم که این اولویت‌بندی با نظام ارزشی جامعه تناسبی ندارند.

در سطح کلان، اقتصاد فرهنگ به‌عنوان یک وسیله‌ی ارتباطی در نظر گرفته می‌شود و فقط به پول و هزینه کردن آن محدود نمی‌شود، بلکه تمام ابزارهای رسانه‌ای جامعه‌ی امروز ما را در برمی‌گیرد؛ ابزارهایی از قبیل تلفن، نامبر و یا وسایل ارتباط جمعی مانند رادیو،

## نتیجه

هر جامعه‌ای متشکل از سطوح سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. این سطوح در ارتباط باهم قرار دارند و هیچ کدام بدون دیگری وجود نخواهد داشت. در واقع، لازمه‌ی موفقیت هرگونه سیاستی در حوزه‌های گوناگون اقتصادی و فرهنگی، توجه به هر دوی این بخش‌هاست. زیرا بدون پشتوانه‌ی فرهنگی جامعه که می‌تواند ضامن توسعه‌ی اقتصادی باشد، نمی‌توان به موفقیت دست یافت. در واقع سعی در ارتقای فرهنگ عمومی جامعه و آگاهی دادن به مردم در زمینه‌های متفاوت، می‌تواند به دولت در جهت رسیدن به سیاست‌های اقتصادی کمک کند. در واقع، آگاهی مردم از نقش خود و نیز این که چگونه می‌توانند در توسعه‌ی اقتصادی یاری‌رسان دولت باشند، در موفقیت سیاست‌های اقتصادی مؤثر خواهد بود. به عبارت دیگر، موفقیت سیاست‌های اقتصادی تا حدود زیادی به موفقیت سیاست‌های فرهنگی وابسته است. همین ارتباط متقابل فرهنگ و سیاست است که باعث تشکیل فرهنگ اقتصاد می‌شود. چرا که فرهنگ در اقتصاد جاری می‌شود و اقتصاد بر بستر فرهنگ واقع شده است.

امروزه با توجه به رشد دیدگاه‌هایی مانند توسعه‌ی پایدار، کاهش فشارها بر محیط و استفاده‌ی مناسب از منابع، نیاز به ابزارهای فرهنگی متنوع به‌منظور آگاه ساختن جامعه برای همکاری با دولت‌ها، بیش‌تر احساس می‌شود. در این شرایط نیز جامعه‌ای موفق خواهد بود که دارای بینش فرهنگی عمیق نسبت به مسائل محیطی روز و عدم اسراف در مصرف منابع و جلوگیری از تخریب منابع باشد. در واقع، نقش متقابل عوامل فرهنگ، سیاست، و اقتصاد در جامعه ضامن بقای جامعه است. ارتباط اصولی این عوامل و هم‌سویی سیاست‌های فرهنگی با سیاست‌های اقتصادی می‌تواند برای رشد و اعتلای مادی و معنوی جامعه مفید باشد.

در این بین، سیاست‌های فرهنگی دولت در زمینه‌ی توسعه‌ی نظام آموزشی، شبکه‌های اطلاع‌رسانی و افزایش نقش انجمن‌های مردمی و غیردولتی، در ارتقای فرهنگ عامه و اعتلای فرهنگی جامعه مؤثر خواهد بود. از طرف دیگر، موفقیت سیاست‌های اقتصادی نیز به این وسیله تضمین می‌شود و این سیاست‌ها به سرانجام مناسبی خواهند رسید. زیرا که فرهنگ، اقتصاد و سیاست در جهت دست‌یابی به یک هدف، یعنی توسعه‌ی جامعه، باهم هماهنگ خواهند بود.

## منابع الکترونیکی:

1. www.mojnews.com
2. www.mefair
3. www.iranpress.ir
4. www.rasekhoon.net (مهرداد توکلی)
5. http://farhangi84.blogfa.com

تلویزیون، سینما، مطبوعات و کتاب. از این فراتر، اقتصاد فرهنگ در سطح کلانش شامل ادبیات شفاهی حاکم بر جامعه و زبان محاوره‌ای مردم هم می‌شود. در ادبیات دانشگاهی نیز اصطلاحات نظری، اصطلاحات مربوط به هستی‌شناسی و یا اصطلاحات ریاضی و اصطلاحات مربوط به حوزه‌های گوناگون کارشناسی وجود دارند، همه از وسایل ارتباطی‌اند که در حوزه‌ی کلان اقتصاد فرهنگ می‌گنجد. سطح سوم اقتصاد فرهنگ که سطح عمیق‌تری است، فراتر از مسئله‌ی هزینه و مقدرات و ابزارهای ارتباط است و شرایط محیطی را به منزله‌ی شرایط مادی تکامل فرهنگ شامل می‌شود. اقتصاد فرهنگ، مجموعه‌ی امکاناتی است که برای جریان پیدا کردن جهت‌گیری‌های فرهنگی به کار گرفته می‌شود. این امکانات، نیروی انسانی، ابزار و مقدرات در دست‌رسی هستند که باید در خدمت حوزه‌ی فرهنگ قرار گیرند. عمده‌ترین محورها در بخش فرهنگ عبارت‌اند از: تحقیقات، آموزش و تبلیغ یا هنر. هزینه‌های بخش فرهنگ به‌عده‌ی حوزه‌ی اقتصاد فرهنگ است و شامل هزینه‌هایی است که باید صرف نیروی انسانی و ابزارهای متناسب با مقدرات دیگر فرهنگ شوند.

مسلم است، سرمایه‌گذاری برای تولید ابزارهای فرهنگی، با سرمایه‌گذاری برای تولید ابزارها در دیگر بخش‌های جامعه متفاوت است. در شرایط اجتماعی، همان‌گونه که اقتصاد بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد، فرهنگ هم بر اقتصاد تأثیر متقابل دارد و فرهنگی هم که در اقتصاد جاری می‌شود، در بستر اقتصاد پرورش می‌یابد. بنابراین، در مرحله‌ی سوم می‌توان به جای «اقتصاد فرهنگ»، «فرهنگ اقتصاد» را به کار برد؛ چون فرهنگ در اقتصاد جاری شده و اقتصاد بستر فرهنگ واقع گردیده است و همه‌ی بخش‌های اقتصاد تحت تأثیر فرهنگ قرار گرفته‌اند. نظام توزیع قدرت، توزیع اطلاعات و توزیع ثروت و همه‌ی ساخت‌افزارهایی که به‌عنوان بستر مادی جریان فرهنگ به کار می‌روند، در این مرحله، بخشی از جامعه محسوب می‌شوند؛ یعنی بستری برای توسعه‌ی فرهنگ می‌شوند [http://farhangi84.blogfa.com]

بنابراین، نقش سیاست‌های فرهنگی و سیاست‌های اقتصادی در ارتباط سه حوزه‌ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد، می‌تواند نقشی در خور توجه در توسعه‌ی اقتصادی و فرهنگی جامعه باشد. به عبارت دیگر، برای رسیدن به توسعه‌ی همه‌جانبه و پایدار، بدون هماهنگی این سطوح نمی‌توان موفق بود. زیرا همان‌طور که گفته شد، اقتصاد در بستر فرهنگ پرورش می‌یابد و فرهنگ در اقتصاد جاری می‌شود و همین امر نیاز به توجه هم‌زمان به ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی را افزایش می‌دهد.